

اشغال دخمه شیطان

خمینی «برند» انقلاب اسلامی است. به تعبیر آیت‌الله خامنه‌ای «این انقلاب بی نام خمینی در هیچ کجای جهان شناخته شده نیست». در سالگرد ۱۳ آبان و در پاسخ به دواعی آنانکه آمریکاستیزی را زائده وارده بر انقلاب اسلامی توصیف می‌کنند باید گوشزد کرد: پدیده‌های سیاسی برخورد از چگالی و توالی‌اند. نمی‌توان پدیده سیاسی را در سلول زمان حبس کرد. سیاست انباشت توالی رویدادهای تاریخی است.

انقلاب اسلامی را نباید با سلائق و علائق و خوش‌آیند و ناخوش‌آیندهای شخصی مصادره بمطلوب کرد. انقلاب اسلامی انقلاب «خمینی» بود. خمینی، انقلاب اسلامی بود و انقلاب اسلامی، خمینی بود. کمال دغلبازی است منویات خود را بنام انقلاب اسلامی جعل کرده و نارفیکانه خاکستر بر چشم واقعیت باشید.

آمریکاستیزی برند «انقلاب خمینی» است. این برند در ۱۳ آبان ۵۸ مُتَعین نشد و تسخیر سفارت آمریکا تنها این برند را متبلور کرد. ریشه آمریکاستیزی را در آبان ۴۳ و تصویب لایحه کاپیتولاسیون بکاوید که منجر به نهیب امام شد که بغض فرو خفته ایرانیان از کودتای آمریکائی ۲۸ مرداد ۳۲ را ۱۱ سال بعد بدان گونه برون‌ریخت کرد؛ ای سران اسلام، به داد اسلام برسید ... ای شاه ایران، به داد خودت برس. به داد همه ما برسید. ما زیر چکمه آمریکا برویم، چون ملتضعیفی هستیم؟! ... امروز سر و کار ما با این خبیث‌هاست! با امریکااست. رئیس‌جمهور امریکا بداند این معنا را که امروز منفورترین افراد بشر است پیش ملت ما. امروز قرآن با او خصم است؛ ملت ایران با او خصم است ... تمام گرفتاری ما از این امریکااست! اطلاق انقلاب دوم به اشغال سفارت بدلیل جسارت چند جوان دانشجو در تسخیر آن سفارتخانه نبود. اقبال میلیونی مردم از تحقیر آمریکا بابت تحقیر پیشین‌شان از ناحیه سیاست‌های ناصواب و مداخله‌جویانه واشنگتن در ایران و وجد ملی از ناحیه تو دهنی خوردن آمریکا مبنای اعتبار «آمریکاستیزی» در انقلاب اسلامی امام بود و هست. چیستی آمریکا ناستیزی؟!

کراهتیون از استکبارستیزی خوبست قبل از چیستی آمریکاستیزی بکوشند آمریکا ناستیزی مطمح نظرشان را معنا کنند!

ابراهیم اصغرزاده از حلقه اصلی دانشجویان تسخیرکننده سفارت آمریکا ۴۰ سال بعد از اشغال سفارت در توجیه چرائی استحاله خود و ندامت‌اش از اشغال سفارت ابراز داشته:

عینکی که سال ۵۸ بر چشم داشتیم سیاه و سفید می‌دید و یک گوشه دنیا را همه شر و پلشت و دشمن و یک طرف دیگر را همه فرشته و مظلوم و معصوم می‌دیدیم.

هر چند اصغرزاده می‌کوشد با چنان پاسخی بلوغ فکری خود در گذر زمان را دلالت کند اما ایشان به این نکته توجه ندارند که این اصغرزاده‌ها ایند که عوض شده‌اند و واقعیت کماکان ثابت مانده! صرافت اصغرزاده تداعی‌کننده سماحت روژه گارودی دبیر کل وقت حزب کمونیست فرانسه در تبیین چرائی صیروت فرزندش از نوباوگی به میانسالی است که با صداقت اذعان می‌داشت:

پسر من اگر در ۱۸ سالگی کمونیست نباشد تعجب می‌کنم و اگر در ۳۰ سالگی هنوز کمونیست باشد تعجب می‌کنم!

به عبارت دیگر رفتار انسان تحت تراکنش محرک‌های محیطی و مستقل از ذات یک پدیده تابع اقتضای سن انسان است.

به تعبیر فیزیسین‌های فیزیک دیجیتال شنیدن شکستن صدای یک درخت در جنگل مشروط به وجود مستمع است و بدین منوال عالم واقعیات و تعین یافتن یک واقعیت در گرو موجودیت دو عامل معنادهنده و معناکننده آن واقعیت ثابت است.

واقعیت موجود آن است که انقلاب اسلامی به پشتوانه مبانی معرفت‌شناختی و برخورداری از عمق آنالیتیک، تکانش و رُمبشی ساختارشکنانه علیه مناسبات هژمونیک و یکجانبه‌گرایانه و متکبرانه امریکا بود.

همه استعداد و احتجاج مخالفین استکبارستیزی و یا به تعبیر بهتر همه اهتمام آمریکاناستیزان تلخیصی از کوفی مسلکی اقشاری است که انگشت ملامت خود را مشابه آمریکاناستیزان امروز متوجه فرزند رسول‌الله کردند و ایشان را احتراز می‌دادند از سرکشی در مقابل اتورितه فرزند ابوسفیان با این توجیه که زندگی نرمال و تعامل با ساختار اموی به عنوان نظام مقتدر و مستقر شرط بلاغت و عقلانیت است و پسندیده نیست با شاخ گاو گلاویز شد و مناسب است تن به مناسبات گاوسالار داد و ره چنان رفت که رهروان رفتند و «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شدن» را مبنای تعامل با دنیا قرار دادند. کوفی مسلکان خام‌اندیشانه بر این باورند که نزد کدخدا، آمریکاناستیزان مغضوب‌اند و آمریکاناستیزان محبوب!

برخلاف باورداشت کوفیان، در ترمینولوژی آمریکائی همه رعیت‌اند و برخی رعیت‌راند! و آنانی رعیت‌راند که در زمین کدخدا خوش‌رقص‌تراند! #داریوش_سجادی_ده

کا هنان سفا هت!

باستان‌گرایانی که از طریق نبش قبر در تاریخ و اندوسکوپي در پاسارگارد می‌کوشند شخصیت کوروشی را ماکروسکوپیک کنند تا از آن طریق بی‌شخصیتی میکروسکوپي خود را ما به ازا نمایند قرینه اصحاب حجتیه‌اند که به تعبیر مرحوم امام «دیروز مبارزه را حرام کرده بودند و امروز انقلابی تر از انقلابیون شده» و همه نبوغ‌شان ترویج فساد بمنظور تعجیل در ظهور منجی در آتیه‌ای موعود بود!

درد هر دوی اینان بی‌قهرمانی، بحران هویت و فقد اعتماد بنفس است. چه جهد کوروش‌پرستان در «گذشته» و چه وجد منجی‌جویان حجتیه در «آینده» هر دو کوششی است در «حال» برای استتار انفعال رفتار و انحلال کردار «بی‌حال‌شان» در ناخودآگاه پنهان‌شان!

امام وقت‌شان را گذاشته و سیزیفوار، قهرمان‌شان را یا در تاریخ گذشته و یا در جغرافیای آینده می‌کاوند؟!

با این بی‌تابی‌های تصنعی تنها ناچالاکی و مغاک‌خواهی خود را ماستمالی می‌کنند.

#داریوش سجادی

..... پایان یک تراکنش!

یابش ابوبکر البغدادی و کشته شدنش توسط کماندوهای آمریکائی قبل از آنکه ارزش عملیاتی داشته باشد برخورداری از تراکنشی سیاسی است. حذف فرمانده داعش بوی یک معامله سیاسی را می‌دهد که می‌تواند موید تبادلی دو یا چند جانبه بین طرف‌های درگیر در مناقشه خاورمیانه باشد.

قدر مسلم واشنگتن طرف اصلی چنین معامله خوش سودی می‌تواند باشد آن هم در موقعیتی که ترامپ از ناحیه ناکامی و ناکارآمدی در سیاست خارجی بشدت در مضیقه بود و اکنون با توسل به جنازه البغدادی می‌تواند و توانست وارितه و شوآفی مْهیج از توفیقی بزرگ در یکی از

حوزه‌های سیاست خارجی آمریکا را کارناوال کند!
ظاهراً بعد از تصمیم ترامپ جهت خروج ارتش آمریکا از سوریه طرفین
برای یک پاکسازی مرضی‌الطرفین به منظور جُرم‌شوئی و پاک کردن
«شواهد ایدائی» به توافق رسیدند و معامله بر سر البغدادی یکی از
مفاد چنین توافقی می‌تواند باشد!

هر چند هلاکت البغدادی کمترین جای را تاسف ندارد اما عبرتی است
برای دیگر پاپت‌هایی که مانند وی با توهم خویش‌باشی در زمین سیاستی
بازی می‌کنند که قواعدش را اصحاب قدرت تعریف کرده و همان اصحاب
قدرت با تمام شدن تاریخ مصرف آن پاپت‌ها و در راستای تحصیل منویات
خود ایشان را لامحاله «ریسایکل» (!) می‌کنند.

#داریوش سجادی

#ابوبکر البغدادی

#ترامپ

#داغش

بیستاره‌ها !

ابراهیم حامدی (ابی) آوازخوان خوش صدای نسل پهلوی در جدیدترین
خوانش خود تحت عنوان «کوچه نسترن» جا علانه با تحریف تاریخ و ارائه
تصویری ناراست از جنگ تحمیلی کوشیده «آب به تاریخ ببندد»! و
ناجوانمردانه و لاکن ناکامانه تلاش کرده سبب‌زمینی صفتی خودآیشان در
جنگ تحمیلی را با «شهیدرُ بائی» استتار نماید!

تلاشی نامنصور که از آن طریق تنها توانسته بی‌حظی خود و کلنی فارسی
زبانان لوس‌آنجلس نشین از واقعیت‌های ایران نوین را عریان و هویدا
کند!

جناب آقای حامدی!

هر چند جهدتان در تحریف تاریخ قابل فهم است لاکن چنین جهدی لزوماً
ماخوذ به نتیجه نیست.

پیش از شما و در اقدامی مشابه همسر رجب طیب اردوغان در سفر به
ایالات متحده آمریکا کلاهبردارانه ضمن مصادره مولانا به عنوان شاعری
اهل ترکیه (!) سه جلد ترجمه انگلیسی دیوان اشعار مولانا را در مقام
پیشکش به «لورا بوش» همسر رئیس‌جمهور وقت هدیه کرد!

هر چند در همان زمان خطاب به رَ بایشگران مولانا گفتم گیریم مولانا را به دروغ بنام خود سند زدید لکن با کدام ترفندی توان آنرا خواهید داشت تا حلاوت اشعار فارسی مولانا را به انگلیسی معادل سازی کنید!؟

آن یکی شیر است اندر بادیه - و آن دگر شیر است اندر بادیه
آن یکی میلک (Milk) است اندر کالدرون (Cauldron)
و آن دگر لاین (Lion) است اندر دزرت (Desert)
جناب آقای حامدی!

امروز نیز خطاب به شما می‌گویم:

مذبوحانه نکوشید بی‌فروغی آسمان بیستاره خودآیتان را با مصادره
«شهدای جنگ تحمیلی» مابه ازای کنید.

آنانکه کوشیده‌اید مصادره کنید همانانی بودند که جان عزیز خود را
فدیه باشندگی کشورشان کردند تا پاسداشت نباشندگی شمایان در کنار
و جوار خود و کشورشان، کرده باشند!

کمال ناجوانمردی است وقتی همین جوانان در دفاع از دین و میهن و
نظام و انقلاب و امامشان به جبهه‌ها هجوم بردند، شمایان با دریا
دریا داعیه وطن‌پرستی تا عمق لس‌آنجلس گریختید و به این زبونی نیز
بسنده نکرده و نارفیکانه با شش دانگ صدا در «نون و پنیر و سبزی»
امام آن مجاهدان را با اتصاف «جادوگر شهر بد» نشسته‌ای بر منبر
خون خواندید که رسالتی جز گردن زدن عشاق را بر عهده ندارد!
آقای حامدی

خفتگان را خبر از زمزمه مرغ سحر

حَیَوَان را خبر از عالم انسانی نیست

بوتیماران برای عشق مرثیه سروده‌اید و ناپاکانه و ناسپاسانه از
دهان شهدای دفاع مقدس ابراز لحن فرموده‌اید که:

مادر نزار اسم من، اسم کوچه مون بشه

وقتی عشق نمی‌تونه توی کوچه پیدا شه

در حالی که «شیر زهله‌گان خمینی» با آونگ موسیقایی امامشان در
جبهه‌ها رقص عشق می‌کردند آنگاه که امامشان به حلاوت و صلابت
فرزندانش را انگونه امامت و دلالت می‌کرد که:

برخی از جوانان مملکت در عنفوان جوانی عقال تمنیات دنیا را از
پای حقیقت عشق برگرفتند و سبکبالان به میهمانی عرشیان شتافتند و
در مجمع ملکوتیان شعر حضور سروده‌اند ... حال من خاکی در بند اول
کتاب منیت خود مانده‌ام و از این قافله بانگ جرسی می‌شنوم.

جناب آقای حامدی

بقول فروغ تان: پرواز را بخاطر بسپار. پرنده مُردنی است!

شهدای جنگ تحمیلی دُرْدانه‌های ایران و فخر جهانند.

این دزدی است جناب حامدی!
رُبایش دفينه‌ای که دلالت شجاعت و صلابت و حریت و صداقت و پارسائی
یک نسل است، سرقت نیست – جنایت است.
#داریوش سجادی

شطحيات يك رئيس جمهور!

باورداشت دکتر روحانی از بدیهیات عقلی فاقد عمق اندیشگی است!
ایشان اخیراً فرموده‌اند:
شاید برخی دقت کافی نداشته باشند که شهامت، شجاعت، صبر در صلح
بالاتر از صبر و استقامت در جنگ است و چه بسا مصلحت امت و جامعه
اسلامی برای تندروها قابل فهم نباشد ... و امام حسن(ع) از چنین
شهامتی برخوردار بودند ... هدف اسلام نه جنگ و نه صلح بلکه مصلحت
اسلام و جامعه است.
جناب روحانی – علیرغم اصرارتان بر «تنزه طلبی‌های عالمانه» لکن
فَلَا تَتَّاتِ کَلَامَ تان مویده آنست که نه تبحری در دروس حوزوی دارید و نه
در گلاسکو توفیق آنرا داشته‌اید مباحث آکادمیک را به تامل و تعمق،
تلمذ فرمائید!
بی جهت دوقطبی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نسازید و بر این
دوگانه نکوبید. هر دو امام بدنبال استیفای عدالت بودند. دغدغه
اسلام جنگ و صلح نیست و اهتمامی اگر هست در اقتصای حق و عدالت و
تلاش بمنظور اعاده حق و استقرار عدل است.
جناب رئیس جمهور!
نقل این حرفا نیست – دعوا بر سر تندروی و کندروی نیست. محل نزاع
رهروی و کجروی است!
فرموده‌اید: در انقلاب اسلامی زمانی پیروز هستیم که در کشورمان اخلاق
حاکم باشد. درشت‌گویی و سخنان غیرمنطقی و بی‌پایه و واهی و شعاری
هیچ ربط و شباهتی به انقلاب اسلامی ندارد.
جناب پرزیدنت! واعظ غیر متعظ را می‌نمائید!
اطهارات شاذتان در دوران تبلیغات انتخابات را فراموش کرده‌اید؟!
فردای پیروزی‌تان خطابتان کردم:
شما نبُردید، باختید! در سودای سیاست و در طمع خلعت زعامت و با
ابتلا به شهوت قدرت، اخلاق را با آن همه بی‌اخلاقی باختید!

قدرت را بُردید اما اخلاق را باختید - معظم له!

.....

[مقاله شما رئیس جمهور من نیستید](#)

#داریوش سجادی

شاذیات دکتر روحانی!

آقای حسن روحانی در جدیدترین اظهارات خود در جمع دانشگاهیان ابراز داشته اند:

بیش از ۴۰ سال است هنوز به جواب روشن و قاطع نرسیدیم؛ عده‌ای می‌گویند تعامل سازنده با دنیا و عده‌ای هم می‌گویند تقابل مداوم ... استراتژی تعامل باشد یا تقابل؟ این مساله است. اگر در این مسائل به نتیجه نرسیدیم، باید همه‌پرسی از مردم را برگزار کنیم.

...

متأسفانه اظهارات فوق و برخلاف انتظار دلالتی است بر فقد بضاعت و حزم سیاسی نزد رئیس جمهوری که طی ۴۰ سال گذشته در بالاترین سطوح سیاسی و امنیتی کشور عهده‌دار مسئولیت بوده‌اند.

جناب آقای روحانی!

کدام عقل سلیم و کدام سیاستمدار زبده و کدام ابجدخوان دنیای سیاست، خود و کشورش را در عرصه سیاست خارجی چنین نابلدانه که جناب‌عالی می‌اندیشید و می‌فرمائید، خلع سلاح می‌کند؟

متوجه فرمایش عوامانه خود هستید!

صورت ساده فرمایش جناب‌عالی بدان می‌ماند تا بگوئیم چه نیازی به دو دست داریم وقتی با یک دست هم می‌توانیم کارهایمان را انجام دهیم و پس بی‌آیم دست دیگرمان را قطع کنیم!

جناب رئیس جمهور تقابل و تعامل هر دو ابزارهای سیاست خارجی بوده که به اقتضا و حسب نیاز هر کدام در جای خود لازم بوده و در جای خود مورد استفاده قرار می‌گیرد.

جناب آقای رئیس جمهور!

متوجه هستید که با منطق مَعْرُوج جناب‌عالی در مواجهه با تهاجم ارتش صدام به ایران لاجرم می‌بایست در فقد عنصر تقابل ذلیلانه متوسل به راهکار تعامل با دشمن متجاوز می‌شدیم؟!

جناب آقای رئیس جمهور کاش در تراز یک رئیس جمهور ابراز نظر

از مور تا بنه‌ور!

سخنی با خانم فرزانه روستائی
مخالفت با جمهوری اسلامی همان قدر قابل فهم است که متنفر بودن و
برنتابیدن آن بنا به هر دلیلی از جانب غیظ و رزان، قابل هضم!
آنچه در این میان ناوآرد و غیر قابل پذیرش است ناراستی و توسل
اپوزیسیون به ابزار نجس و شرف فروشی در مبارزه سیاسی است!
خدا رحمت کند مرحوم عزت‌الله سحابی را که علیرغم همه انتقادات
موجه یا ناموجه‌اش به نظام، لکن تا آن اندازه شرف داشت که در مسیر
مخالفت‌هایش با نظام ارزنی خود را به نجاست ابزاری نیآلود و تا
پایان عمر آبرومندانه در کشور ماند و با فصاحت اذعان داشت:
مبارزه سیاسی با نظام در خارج از کشور حرف م‌فت است. اگر ع‌رضه و
شهامت دارید همین جا و در کنار مردم بمانید و از مواضع‌تان دفاع
کنید!

متاسفانه و برخلاف توصیه مرحوم سحابی «لات بازی در کوچه‌های خلوت»
مبدل به تخصص‌مشتی خودشیفته در خارج از کشور شده که تا وقتی در
ایران بودند ریاکارانه از پیاز حکومت ارتزاق کرده و هوسبازانه از
سفره نظام لقمه می‌گرفتند و آنگاه که خیارشان کونه کرد! سر از
فرنگ درآورده و با عمیق‌ترین شکل ممکن مبتلا به سندروم «خودژاندارک
بینی» و «خویش رستم انگاری» مزمن شدند و با هزاران کیلومتر دور
شدن از وطن شجاعت‌شان فوران کرد و «معرکه گردان و قهرمان» م‌شتی
بی‌قهرمان و مفلوک‌تر از خود، شده‌اند!

ژانگولرهای نظیر معصومه علینژاد و محمد حسینی طباطبائی و مجتبی
واحدی و راشدانه‌ها و حقیقت‌جوها و پیرموذن‌ها و باطبی‌ها و نبوی‌ها و
اره و اوره و شمسی کوره‌ها و مدل به مدل مشنگ‌های از این مدل در
غربت، شاخص‌های از فقر فضیلت و فقد شرافت اند که می‌تواند و
می‌بایست نماد عبرت نسل جوان ایرانی باشند!

نیما زم نیز یکی از میانه همین خویش رستم بینان و لات‌های کوچه‌های
خلوت بود که اکنون به پایان پروژه خود رسید.

مشکل قبل از چیستی مشکلات روانی این «خویش قهرمان اندیشان» بستری

است که این بیماران روانی را اقبال می‌کند!
بدبختی اصلی را می‌بایست در گندآبی کاوید که محتاج رشد و گسترش
چنین کرمچاله‌هائی‌اند! گندابه‌هائی که در آن امثال «فرزانه
روستائی» بغضشان برای قهرمان پوشالی‌شان می‌شکند و بوتیمارانه
نجوای دلتنگی سر می‌دهند که:
«نام زم از صدر جدول کسانی که برای مردم ایران و آب و خاک ایران
از جان مایه گذاشتند و دل سوزاندند هیچگاه جابجا نمی‌شود»!
خیر خانم روستائی!
دل مویه شما بازتاب بی‌فروغی آسمان بدون ستاره اپوزیسیون خارج از
کشورتان است. در چنین وانفسائی مورچه‌ها هفت‌تیر کش می‌شوند و
شیدائیان‌ش آن مور را بن‌ه‌ور می‌انگارند!
#داریوش سجادی

اسپریم سالاری!

سلطنت‌طلبان از میانه اپوزیسیون برانداز و متنفر از جمهوری اسلامی
کُ‌میک‌ترین و در عین حال رقت‌انگیزترین گروهی‌اند که قبل از فعالیت
سیاسی مستحق روان درمانی کلینیکال‌اند!

فرقه‌ای که در قرن ۲۱ و در سپهر و فرآیند رشد و تَطَوُّر دانش و
بینش بشری کماکان قائل به «اسپریم سالاری» است! و با این باور که:
«احراز شانیت و احصای صلاحیت» و «مبنای حلول پادشاهی و استلزام
جلوس بر مسند فرمانروائی» و «استحقاق خلعت صاحبقرانی» مَحُول به
«اسپروماتوزوئید» سلطان و انتقال بموقع آن «یاخته گداخته» به
اعضاء و جوارح آن دَرْدانه و سلطانزاده بوده و با چنین پنداشت و
باورداشتی «آستان‌بوس» و «یاخته‌دوست» نظام سلطنت می‌باشند!

کُ‌میک‌ترین بخش داستان آنجاست که فرقه مزبور مدعی است انقلاب اسلامی
یک سناریوی آمریکائی بود و کاخ سفید در نشست گوادالوپ وقتی متوجه
شد محمدرضا پهلوی می‌خواهد از آن به بعد «نفت را در اوپک گران
کند» دستور عزل وی را دادند و این منوال نقطه آغاز زوال آن سلطان
شد!

احتجاج سلطنت‌طلبان در حالی است که تا قبل از انقلاب اسلامی قیمت هر

بشکه نفت تنها ۲ دلار بود و در ماجرای تحریم نفتی اعراب حداکثر به بشکه‌ای ۱۲ دلار رسید و سلطنت طلبان مزبور در الفبای احتجاج خود مانده‌اند که اگر شاه توسط آمریکا و به «جُرم تمایل به افزایش قیمت نفت» ساقط شد پس چرا از فردای تاسیس جمهوری اسلامی قیمت نفت نه تنها کاهش نیافت بلکه بشدت افزایش پیدا کرد و دیگر هرگز به بهای نازل زمان سلطنت اعلی‌حضرت‌شان نرسید؟!؟

حال بگذریم از این نکته که اساساً چرا شاه‌شان برآمده از فرآیندی بود که واشنگتن به راحتی می‌توانسته ماندن یا نماندن وی در قدرت را با یک نشست و برخاست در گوادالوپ عهده‌داری کند؟!؟

اما مهم‌تر آنکه سلطنت‌طلبان مزبور از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شال و کلاه کردند و رحل اقامت در جوار همان ایالات متحده افکندند و ۴۰ سال هم هست که علیرغم تحفظ غیظ و نفرت‌شان از آمریکای بزعیم‌شان «شاه‌خوار» باز هم کاسه گدائی نزد واشنگتن گرفته و از کاخ سفید تکیه محبت و مطالبه شفقت بمنظور بازتولید سلطنت در ایران می‌نمایند!

(از سلسله مقالات اپوزیسیون شناسی)

#داریوش سجادی

از چپ خط امام تا چپاول خط امام!

محمد سلامتی دبیر کل سازمانی که زمانی طلایه‌دار چپ خط امامی بود طی مصاحبه با خبرآنلاین، استحالہ طبقاتی این سازمان را بدین‌گونه کالبدشکافی کرده:

جامعه ما در دهه ۶۰ اکثریت‌اش طبقه متوسط نبود. اما اکنون اکثر مردم طبقه متوسط اند. آن موقع که ما حرف می‌زدیم چون طبقه مستضعف اکثریت بود، ما هم دنبال خواست اکثریت بودیم. اما حالا ساختار جامعه تغییر پیدا کرده و همین موجب می‌شود که شما وقتی به دنبال تحقق منافع اکثریت جامعه هستی، به خواست‌های طبقه متوسط توجه

کنید. مسئله اصلی طبقه متوسط، عمدتاً مسائل فرهنگی است؛ اما مسئله اصلی طبقه محروم، اقتصاد است.

برخلاف ادعای آقای سلامتی چپ خط امامی و اساساً هیچ نحله فکری اصیلی نمیتواند برخوردار از مواضع خیزرانی بوده تا به اقتضای مطالبات زمانه موجسواری و جهش طبقاتی کند.

برخلاف توجیهات دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی چنین موتاسیونی را ابنالوقتی، اصول فروشی و زیست ژلاتینی اطلاق میکنند که محصول کجروی بعد از ۷۶ بود که فاتحان انتخابات را در سودای تداوم کامشادی مبتلا به دگردیسی کرد.

برخلاف اجتهاد ناراست سلامتی، چپ خط امامی با اتکای مبانی اندیشگی و عمق معرفت شناسانه از مفاهیم و مبانی اعتقادی مرحوم امام تا آن اندازه برخوردار از استحکام عقیدتی بود و هست تا نه کامشادی‌های سیاسی و نه ناکامی‌های متقابل، بتواند ایشان را دچار شیفت گفتمانی و جامپ طبقاتی کند.

اتفاقی که برای مجاهدین انقلاب افتاد آن بود که سورپرایز ۷۶ ایشان را دچار بدآموزی کرد و از آن تاریخ آموختند میتوان برای پیروزی بر رقیب با بی‌وقعی به پرنسیبها «راهبری توده‌ها» را با «پیروی از توده‌ها» ما به ازا کرد تا از آن طریق بتوان بر تارک اقبال توده‌ها نشسته و به رقیب شکلک درآورد!

تنها نکته قابل وثوق در اظهارات سلامتی آنجاست که اگر ایشان اولویت‌گذاری «هرم مزلو» را برسمیت می‌شناسد که حسب این مصاحبه برسمیت شناخته‌اند و اگر بپذیریم بدنه اجتماعی اصلاح طلبان مزبور «اکثریت و متعلق به طبقه متوسطند» در آن صورت کلیت این مجموعه را باید در کارنامه موفق جمهوری اسلامی تعریف کرد که این توفیق را داشته با گذشت ۴۰ سال از انقلاب نهایتاً کشوری را بسازد که اکثریت در آن طبقه متوسطند. طبقه‌ای که حکومت «مطابق هرم مزلو» توانسته نیازهای اولیه اعم از نیاز امنیتی و اقتصادی و معیشتی‌اش را تامین کند و اکنون دغدغه اصلی‌اش مطالبات فرهنگی است.

#داریوش سجادی

پوچ سالاری!

آقای عباس عبدی با گویشی اندازی طی مقاله‌ای «تتلو» و اقبال کثیری از جوانان قلاش و عیاش به تتلو را هشداری تلقی کرده که محصول آموزش ایدئولوژیک جوانان توسط متولیان امر و بالاخص اصولگرایان است و بر همین روال ایشان را فراخوان به پاسخگوئی کرده!

هر چند دغدغه مزبور مسموع است و نمی‌بایست سیاست‌های انقباضی و برخوردهای انسدادی و بالتبع واکنش انفجاری این بخش از جوانان نسبت به آن بخش از کنشهای آمرانه مملکداران را نادیده انگاشت. اما نقد آقای عبدی نیز قابل مناقشه و مخدوش است و مُبَدِیّ ن همه حقیقت و واقعیت نیست.

آقای عبدی در امتداد احتجاج خود به ضرس قاطع خطاب به اصولگرایان اظهار داشته:

غیر ممکن است تأکید می‌کنم، غیر ممکن است که در میان ۲۰۰ کشور جهان، کشوری را پیدا کنیم که تا این حد میان فرهنگ رسمی آن با فرهنگ واقعی و کف خیابان آن شکاف و حتی تناقض وجود داشته باشد (!)

برخلاف ادعای جناب عبدی گریزی از این واقعیت نمی‌توان داشت که در ایران اصولگرایان و اصلاح طلبان هر دو به یک اندازه از ناحیه دنیادیدگی مهجورند و همین مهجوری مانع از آن شده تا بتوانند از واقعیات ولو غیرقابل دفاع موجود در دنیا اطلاع و آگاهی و شناخت میدانی و واقع بینانه داشته باشند!

بر همین اساس است که برخلاف ادعای صد در صدی آقای عبدی مبنی بر منحصر بفرد بودن قلاشی‌ها و عیاشی‌ها از نوع تتلوئی در ایران، مشابه این کنسرت‌ها و چنان اطوارها و چنین گفتمان‌ها سالها است در غرب مرسوم بوده و برخورداری این بخش جامعه از گندآبه‌هایی بمنظور هم‌آوایی و هم‌افزایی سالها است در غرب برسمیت شناخته شده هر چند و برخلاف ادعای آقای عبدی این گندآبه‌ها با فرهنگ رسمی جامعه غربی نیز برخورداری از زاویه و بعضاً تناقض نیز می‌باشد.

علیرغم این نمی‌بایست از این نکته غفلت کرد که تتلوئیزم پدیده‌ای بدیع نیست آنچه بدیع است رسانه‌مند شدن این پدیده به مدد مدرنیته و ابزار مدرنیته و فضای مجازی است!

بقول رنه گنون در دنیای مدرن، کمیت مبنای تاویل همه چیز است بدون آنکه «آن همه چیزها» ارزشی عمق داشته باشد. لذا آمار بالا داشتن پدیده‌ای مانند «تتلو» بمعنای اعتبار داشتن این پدیده نیست. همان گونه که تا قبل از سیطره فضای مجازی و در دنیای کاغذ و در جهانی

با کثیری رسانه جدی و محتوایی و معرفت‌اندیشانه باز هم بالاترین تیراژ به ماهنامه پورنوگرافیک «پلی‌بوی» تعلق داشت! تعلق که ارزشی واجد اعتبار برای پلی‌بوی نمی‌شد!

جناب آقای عبدی - بیرون از تکلف‌گریزی از این واقعیت نمی‌توان داشت که ثلاثی دکترشریعتی کماکان موضوعیت دارد و در جهانی محاط در تثلیث «پاکان» و «پلیدان» و «پوچان» شوربختانه این «پوچان» هستند که این ثلاثی را احاطه کرده و ناصوابانه آنرا در انحصار اکثریتی خود گرفته‌اند!

این واقعیت را نیز نباید نادیده انگاشت که مدیوم ارتباطات در عصر حاضر از مدیوم گفتمانی و نوشتمانی به زبان باصره و سامعه و خطابه و بساوه سوئیچ کرده و اقبال پیدا کرده!

جناب آقای عبدی - نگاهی به تعداد فالوئرهای خود در تلگرام بیاندازید! به زحمت به ۸۴۰۰ می‌رسد! فالوئرهای اینجانب نیز در اینستا به زحمت مرز ۲۰۰۰۰ نفر را رد کرده!

این واقعیت دنیای جدید است که جهان رسانه در سلطه سمعی و بصری‌ها قرار گرفته که لوازم و لواحق خود را می‌طلبند و واقعیت این رسانه‌های نوین کم عمقی و در عین حال پُر مخاطبی است.

مخاطب امروز ذهنی تنبل پیدا کرده و دیگر حوصله خواندن متون را نداشته و ترجیح^۱شان گرفتن لقمه‌های سمعی و بصری و تغذیه ذهنی از طریق صدا و تصویر است.

بر همین منوال است که جوانان امروز غالباً بجای آنکه حوصله مطالعه و خواندن متون تخصصی و کارشناسی را داشته باشند ترجیح می‌دهند

ببینند و گوش دهند!

نگاهی به آمار خجالت‌آور تیراژ چاپ کتاب و ضریب مطالعه در ایران بیاندازید!

تتلو مبتذل‌ترین و در عین حال پر مخاطب‌ترین بخش از واقعیت جهان نوین‌مان است.

نگاهی به سایت‌های آقایان رائفی‌پور و زیباکلام بیاندازید! اتفاقاً و بالنسبه این دو نیز ولو در دو سطح متفاوت از زمره پُر مخاطبان در دنیای سایبر و فضاها مجازی و غیرمجازی‌اند، لیکن علیرغم اختلاف سطح «هر دو» در یک چیز مشترک‌اند و آن تبحر و توسل‌شان به امر خطابه و خطیب‌محوری است که عنصر اصلی در آن «مدیوم شنیداری» است که از طریق ایجاد وجد و بهجت «نرویک» در مخاطب شورآفرینی کرده و بدون عمق اندیشگی دامن زننده به مناسبات «مُرید و مُراد» بین طرفین می‌گردند.

جناب آقای عبدی

ویژگی «این عصر» و «این نسل» ویژگی نوینی نیست و تنها ابزار تحصیل منویاتشان نوین شده! ایشان همان پوچان از ثلاثی شریعتی‌اند که همواره و در طول تاریخ اکثریت بوده‌اند و اینک تنها به یُمن و برکت مدرنیته از فرصت «بهتر دیده شدن» و «بیشتر دیدن و شنیدن» برخوردار شده‌اند.

اما این «واقعیت مبتذل» را نیز بیش از حد بولد و منتسب به یک جناح سیاسی کردن نیز نوعی تراخم سیاسی است!

صرف‌نظر از انکارناپذیر بودن ابتدالی بنام تتلو و تتلوئیزم اما کم لطفی است اگر همه عرصه هنر و رسانه در ایران را نیز سیاه‌نمایانه بنام تتلوئیان مصادره نمائیم.

واقعیت آنست که عفونتی بنام تتلو و تتلوئیزم بخشی از انحطاط مبتلابه نزد جوانان ایران است و در همین جامعه و در همین کشور به وفور جوانان دیگری موجودند که با ادبیاتی فاخر و بیانی نافذ و اشعاری متمایز عرصه هنر و خوانش و رامش و خرامش کشور را در حال میدان‌داری و عهده‌داری‌اند.

تتلو همان قدر در جامعه ایران انکارناپذیر است که در جبهه مقابل چاووشی‌ها و زندوکیل‌ها خواجه امیری‌ها افتخارآمیزند.

#داریوش سجادی